

کالبدشکافی و آسیب‌شناسی نقادی

در اجتماعات علمی ایران

نعمت‌الله فاضلی

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

موجب تهنی دستی معرفتی امروز ما در این زمینه شده و حال ناگزیریم در این زمینه عمدتاً به تجربه‌های زیسته‌مان اکتفا کنیم. اگرچه استفاده از تجربیات زیسته خود می‌تواند به مثابه گام نخست، نقطه خوبی برای شروع حرکت در زمینه شناخت وضعیت نقد در اجتماعات علمی کشورمان باشد. ما استادان و دانشجویان به منزله اعضای اجتماع دانشگاهی می‌توانیم از راه بیان، ثبت و تحلیل تجربیات‌مان در زندگی دانشگاهی، به بازنمایی درونی و نسبتاً دقیقی از وضعیت دانشگاه در کشورمان بپردازیم و دانش نسبتاً قابل اعتماد و بومی درباره جنبه‌های مختلف دانشگاه تولید کنیم که یکی از آنها وضعیت نقد و نقادی است.

گفتار من در اینجا عمدتاً از دو بخش تشکیل شده است. نخست اشاره‌ای نظری و تحلیلی به مفهوم و جایگاه نقد و فرهنگ آن خواهیم داشت و مباحثی را که پیش از این در آن مقاله آورده‌ایم به علاوه نکات تازه دیگر در اینجا به اجمال بیان می‌کنیم. هدف این بخش سخنم ارائه تصویری اجمالی از مفهوم و جایگاه نقد بخصوص در دانشهای انسانی و علوم فرهنگی است. در این قسمت مروری بر آراء رونالد بارنت و یورگن هابرماس از صاحب‌نظران اصلی این حوزه خواهیم داشت، و در قسمت دوم این گفتار به بررسی وضعیت نقد در اجتماعات علمی ایران در حوزه علوم انسانی و اجتماعی می‌پردازیم. همان‌طور که گفتیم سعی ما این است که علل کم توجهی به نقد در اجتماعات علمی ایران را بیان و بررسی کنیم.

فرهنگ نقد یا هنجارهای نقد

فرهنگ نقد به گونه‌ای از ارزشها، باورها و معانی سازنده و حاکم بر «رفتارهای ارزیابانه» گروه یا فرد خاص در هنگام تفکیک سره از ناسره، درست از نادرست، زیبا از زشت، خوب از بد و کمال از نقصان امری مادی یا معنوی متعلق به خود یا دیگری گفته می‌شود. فرهنگ نقد چیزی است که معنای نقد به منزله نوعی کنش را در واقعیت تجربی آن در میان گروهی خاص تحقق می‌

مقاله حاضر، متن پیاده شده یکی از سخنرانیهای است که در سرای اهل قلم هجدهمین دوره نماینگاه بین‌المللی کتاب تهران، در تاریخ ۸۴/۲/۱۷ از سوی کتاب ماه علوم اجتماعی برگزار شد و اینک با اعمال تغییرات و اصلاحاتی اندک از سوی سخنران محترم، در معرض مطالعه علاقمندان قرار می‌گیرد.

مقدمه

موضوع سخن من در این گفتار نشان دادن اهمیت و جایگاه نقد و نقادی در رشته‌های علمی و بخصوص در دانشهای اجتماعی و فرهنگی و بررسی علل کم توجهی به آن در اجتماعات دانشگاهی کشورمان است. مقاله مردم‌نگاری فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران اینجانب زمینه‌ای فراهم کرد تا دست‌اندرکاران برگزاری جلسات گفتگو در «سرای اهل قلم» در هجدهمین نماینگاه بین‌المللی کتاب از بنده دعوت کنند تا امروز در خدمت شما باشم. در آن مقاله برخی نکات انتقادی درباره وضعیت نقد و نقادی در اجتماعات دانشگاهی ایران بخصوص در حوزه علوم اجتماعی بیان شده بود. از جمله اینکه بیان شده بود:

دهل زنی که از این کوجه مست می‌گذرد

مجال نغمه به چنگ و چگور ما ندهد
یعنی با وجود نقدهای (به زعم نگارنده) روشنگرانه و بعضاً تندتی که نسبت به برخی جنبه‌های دانشگاهیان کشور داشتیم، باز امید نمی‌رود که موضوع نقد چندان مورد توجه قرار گیرد. هنوز نقد به مثابه یک سوز و موضوع قابل بررسی و بحث نتوانسته به نحو شایسته توجه دانشگاهیان ایران را به خود معطوف نماید، و در حالی که نقد سنگ بنای ستون تولید، اشاعه و کاربست علم است اما متأسفانه تا آنجا که می‌دانم تاکنون بررسیهای تجربی درباره وضعیت نقد و نقادی در اجتماعات علمی ایران انجام نگرفته و بحثهای نظری در این زمینه در کشورمان جای چندانی پیدا نکرده است. این بی‌توجهی،



فرهنگ نقد چیزی است که معنای نقد به منزله
نوعی کنش را در واقعیت تجربی آن در میان
گروهی خاص تحقق می بخشد؛ و روشها، موقعیتها،
زبان و ابزارهای نقد را تعیین و تعریف می کند

تمامی فرایندهای تولید، اشاعه و کار بست علم،
هر یک به نوعی از گذر نقد و نقادی صورت می پذیرد.
نقد مؤلفه هویت دهنده
به اجتماع علمی است

است، به طوری که می توان گفت بدون نقد، علم و اجتماع علمی و دانشگاهی وجود ندارد؛ در حالی که اجتماعات دیگر می توانند بر پایه عناصر دیگر قوام و دوام یابند، و نقد برای آنها جنبه ثانویه دارد. دلیل این امر آن است که تمامی فرایندهای تولید، اشاعه و کار بست علم، هر یک به نوعی از گذر نقد و نقادی صورت می پذیرد. نقد مؤلفه هویت دهنده به اجتماع علمی است. آلون گولدرنر جامعه شناس صاحب و نقاد درباره اهمیت نقد در اجتماع علمی در جایی می نویسد:

یک نکته بسیار ارزشمند درباره مفهوم اجتماع دانشگاهی وجود دارد، اینکه علی رغم تقسیم رشته های دانشگاهیان و فعالیت هایشان، مجموعه ای از قوانین و مقررات نانوشته وجود دارد که تمام اعضاء اجتماع دانشگاهی را به هم پیوند می دهد. آن وجه مشترک این است که بالاترین سطح مشترکات (commonality) در میان دانشگاهیان بر مبنای «فرهنگ گفتمان انتقادی» بنیان شده است.

● و مهم تر اینکه به تعبیر دنزین (Denzin, 1997) «نقد» بنیان روایی و اعتبار یافته های علمی است. این ویژگی را می توان «هنجار روایی» یا روشی در اجتماع علمی نامید. یعنی در صورتی که کسی بخواهد مدعای علمی اش را به روشی غیر انتقادی و نقدناپذیر ارائه کند، مدعای او فاقد بنیان علمی است و در اجتماع علمی جایی ندارد. ارائه این گونه مدعاها نوعی ناپهنجاری در اجتماع علمی است.

● از طرف دیگر از آنجا که دانشگاه و اجتماع علمی، دارای «نظام خود ارزیابانه» (self-judgment system) است و روایی و اعتبار یا قابل قبول بودن و نبودن و به طور کلی ارزش گذاری درباره فعالیت دانشگاهی در حوزه علم، تنها و تنها بر عهده دانشگاهیان است و نظام یا ابزاری خارج از نظام علم، مشروعیت و صلاحیت ارزشیابی فعالیت های علمی و دانشگاهی را ندارد، در نتیجه، نقد و نقادی کردن، وظیفه و مسئولیت حرفه ای همه دانشگاهیان و اعضای اجتماع علمی است. بنابراین، مشارکت در فرهنگ نقد برای کلیه

بخشد؛ و روشها، موقعیتها، زبان و ابزارهای نقد را تعیین و تعریف می کند. فرهنگ نقد در «متن اجتماعی» خاص شکل می گیرد و تحول می یابد؛ و متأثر از شرایط مادی و معنوی گروه است. از این رو در هر جامعه ای و جمعیتی شکل و محتوای فرهنگ نقد بسته به نوع متن و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلف تغییر می کند. فرهنگ نقد نه تنها از جامعه ای به جامعه ای دیگر، بلکه از گروهی به گروه دیگر، متناسب با نوع «متغیرهای اجتماعی» مانند جنس، سن، و شغل تفاوت می کند. از این رو بهتر است وقتی از «واقعیت تجربی» نقد سخن می گوئیم از «فرهنگ های نقد» استفاده شود و «فرهنگ نقد» در شکل واحد را صرفاً به منزله نوعی «مفهوم تحلیلی» به کار ببریم. فرهنگ نقد نه تنها شامل گروه های حرفه ای منتقدان در هنر، فلسفه و علوم بلکه شامل تمام گروه های انسانی می شود، زیرا «رفتارهای ارزیابانه» محدود به گروهی خاص نیست.

با توجه به این تعریف، فرهنگ نقد در اجتماعات علمی را می توان به ارزشها، باورها و معانی سازنده نقد و تعیین کننده جهت، شکل و محتوای رفتار ارزیابانه حرفه ای در میان کنشگران علم را تعریف نمود. در اینجا ما اجتماع علمی را به صورت عام و کلی در نظر داریم و مراد ما از کنشگران علم کلیه کسانی است که در نوعی فعالیت فکری مانند تولید آثار فرهنگی و هنری و دانشگاهی اشتغال دارند. البته می توان بر اساس تمایزات حرفه ای که میان گروه های مختلف علمی و دانشگاهی وجود دارد، به تفکیک گروه های حرفه ای، مانند ادبیات، فلسفه، سینما، علوم طبیعی و علوم اجتماعی فرهنگ های نقد را از یکدیگر متمایز ساخت. آنچه که در زمینه فرهنگ نقد در اجتماع علمی اهمیت دارد نقش و جایگاه و ویژگی های خاص آن است. این ویژگیها به نحو اجمال در چند نکته ای که ذکر می کنم قابل تعریف و بیان است. برخی از این ویژگیها که من آنها را هنجارهای فرهنگ نقد در اجتماعات علمی بیان کرده ام عبارت از نکات زیر است.

● فرهنگ نقد «جزء ساختاری» و «هویت بخش» اجتماعات دانشگاهی

اعضاء اجتماع علمی و دانشگاهی امری الزامی است؛ و میزان «تعلق حرفه‌ای» فرد در اجتماع علمی و دانشگاهی تابع میزان «مشارکت نقادانه» او است. این امر را می‌توان «هنجار مشارکت» نامید. یعنی مشارکت کم یا عدم مشارکت در نقد و نقادی، نوعی نابهنجاری در اجتماع علمی است.

● در اجتماعات علمی و دانشگاهی نقد دارای سازمان تعریف شده‌ای است و هنجارها و معیارهای نقد کم و بیش بر پایه نوعی اجماع عام صورت می‌گیرد، در نتیجه «نقد خصوصی» یا «زبان خصوصی نقد»، و «نقد خارج از سازمان علم» وجود ندارد. من این امر را «هنجار عمومیت» فرهنگ نقد نامیده‌ام. بر اساس این هنجار در صورتی که کنشگران علم کنشهای ارزیابانه خود در حوزه علم را، خارج از این چارچوب انجام دهند، می‌توان آن را نوعی «نابهنجاری» نامید.

● چون اجتماع علمی اجتماعی گفتمانی است و فرهنگ نقد در زبان و گفتمان تبلور می‌یابد، «منبع فرهنگی» نقد نیز در این اجتماع صورتها یا «انگاره‌های دانایی» (epistemic paradigm) (ایپیستمه) در یک عصر و جامعه خاص است. من این امر را «هنجار علمی»

نقد نامیده‌ام. یعنی استناد به منابع غیر علمی مانند استفاده از منطق قدرت، رفتار نابهنجار در اجتماع علمی است. «هنجار علم» را می‌توان، در کنار «هنجار مشارکت» شاخص میزان رشدیافتگی فرهنگ نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی دانست.

● نقد در اجتماع علمی و دانشگاهی «پاسخگو» (accountable) است. یعنی به تعبیر طلال اسد «نقد باید مسئول و پاسخگو باشد، و برای آنکه بتواند پاسخگو باشد باید صرفاً کسی را مخاطب خود قرار دهد که مخاطب بتواند نقد را به چالش کشیده و با آن مواجه و پاسخ نقد را بدهد». این امر را می‌توان «هنجار دموکراتیک» نامید. یعنی منتقد باید بپذیرد که طرف مورد انتقاد او می‌تواند به چالش با او برخیزد و از «حق مساوی» برای انتقاد برخوردار است، و دیگران از امکان لازم برای چالش با او برخوردارند و می‌توانند در برابر نقد او ایستاده و از خود دفاع کنند؛ و در صورت دفاع، آسیبی به حیات اجتماعی آنها وارد نمی‌شود.

البته می‌توان با تأمل بیشتر، نکات دیگری درباره ویژگیها و مولفه‌های فرهنگ نقد ذکر نمود، اما اجمالاً نکات فوق ویژگیهای اصلی فرهنگ نقد در اجتماعات علمی را بیان می‌کند و ما می‌توانیم با تکیه بر پنج هنجار مذکور وضعیت فرهنگ نقد در یک اجتماع علمی را بررسی و آسیب‌شناسی کنیم.

فرهنگ نقد یا نقادیت

اجازه دهید قبل از اینکه به بخش دوم سخنم درباره آسیب‌شناسی وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی ایران بپردازم در اینجا به یک طبقه‌بندی مفهومی دیگر اشاره کنم. از آنجا که این بخش سخنانم را در جایی دیگر مکتوب نکرده‌ام، با کمی تفصیل توضیح می‌دهم.

نقد، بنیان روایی و اعتبار یافته‌های علمی است.

این ویژگی را می‌توان «هنجار روایی»

یا روشی در اجتماع علمی نامید.

یعنی در صورتی که کسی بخواهد مدعای علمی‌اش را

به روشی غیرانتقادی و نقدناپذیر ارائه کند،

مدعای او فاقد بنیان علمی است

و در اجتماع علمی جایی ندارد

میزان «تعلق حرفه‌ای» فرد در اجتماع علمی

و دانشگاهی تابع میزان «مشارکت نقادانه» او است

رونالد بارنت یکی از صاحب‌نظران صاحب نام و پرکار مسائل آموزش عالی کتاب مفصلی درباره جایگاه و مفهوم نقد در آموزش عالی با عنوان «آموزش عالی: حرفه‌ای انتقادی» (Barnett, 1997) منتشر کرده است. او در این اثر استدلال می‌کند که هدف دانشگاه، تربیت انسان آکادمیک است، و مهم‌ترین مؤلفه وجودی انسان آکادمیک «تفکر انتقادی» است. او سپس سه مقوله «تفکر انتقادی» (critical thinking)، «اندیشه انتقادی» (critical thought) و «نقادی» (criticism) را از یکدیگر تفکیک می‌نماید. تفکر انتقادی فرایندی است که فرد طی آن مهارتی به نام انتقادی اندیشیدن را در طی دوره تحصیل مدرسه‌ای و دانشگاهی به دست می‌آورد. در نتیجه این آموزش انتقادی است که به فرد، هویت انسان دانش‌آموخته یا به تعبیر پیر بوردیو (Bourdieu, 2001) «انسان دانشگاهی» (homo academicus) می‌دهد. از این رو تفکر انتقادی مقوله‌ای معطوف به فرد است. اما اندیشه انتقادی مفهومی متمایز است و به یک گفتمان، جریان یا نیروی فکری گفته می‌شود. این جریان «پدیده‌ای جمعی» است و ایجاد «هویت جمعی» می‌کند. برای مثال، مکتب فرانکفورت یک جریان یا گفتمان انتقادی است. برخی معتقدند با توجه به هویت انتقادی علم، علم اساساً و دائماً به تولید اندیشه انتقادی می‌پردازد. همان‌طور که خواهیم دید هابرماس کارکرد تمامی دانشهای انسانی را رهایی بخشی از راه نقد می‌داند. برای مثال، مایکل فیشر و جورج مارکز در کتابی با عنوان «انسان‌شناسی به منزله نقد فرهنگی» (Marcus, 1999) نشان می‌دهند که انسان‌شناسی به مثابه یک رشته دانشگاهی در طول قرن بیستم، مجموعه‌ای از گفتمانهای انتقادی در زمینه نقد فرهنگی جامعه غرب تولید کرده است.

بارنت نقد (critique) و «نقادیت» (criticality) را نوعی فرهنگ می‌داند، یعنی آن مجموعه باورها و ارزشهایی که امکان تفکر انتقادی و تولید

**هدف خرد انتقادی، نقد خرد و محصولات آن
یعنی دانش و معرفت در صورتهای مختلف آن
است. در بازاندیشی انتقادی ما به نقد «خود»
می پردازیم. در حالی که کنش انتقادی ما
معطوف به نقد جامعه است. بنابراین،
کل نهاد آموزش عالی سه رسالت انتقادی
بر عهده دارد: نقد دانش، نقد خود، و نقد جامعه‌ای
که ما در آن قرار گرفته و زندگی می‌کنیم**

**یک راه برای شناخت وضعیت نقد،
رسیدگی به وضعیت گفتمانهای رقیب و شدت و
حدت چالش میان آنها است**

برای بقاء انسان است. فیزیک، علوم فنی، و علوم اجتماعی از جمله این شناختها هستند. واسطه کسب این شناخت «کار» و «تجربه» است.

● شناخت تأویلی - تاریخی: این نوع شناخت با «فهم» متون تاریخی و کشف «معانی» نهفته در موقعیتهای سروکار دارد و «زبان» واسطه تحقق عملی این شناخت است. تطبیق یا نیاز بنیادینی که شناخت تأویلی به آن پاسخ می‌دهد نیاز به استمرار و تداوم تاریخی است.

● شناخت انتقادی: این شناخت موقعیتهای فشار و روابط سلطه را نشان می‌دهد و نیاز یا تعلق مربوط به آن نیز نیاز به «آزادی» و «رهایی از سلطه» برای رسیدن به بهروزی است. در سطحی عام‌تر شناخت انتقادی ابزار تحقق «آرمانشهر» است. «اقتدار» واسطه تحقق نیاز به رهایی از راه شناخت انتقادی است. این معرفت به وساطت انتقاد از قدرت و از ایدئولوژی حاصل می‌شود. علوم مثل سیاست و اقتصاد به این دسته تعلق دارند. در این دسته از علوم، تحلیلگر از راه تحلیل می‌کوشد تا از طریق محدود کردن حوزه قدرت و ایدئولوژی و انتقاد از آنها، راه‌هایی و آزادی از سلطه به ظاهر طبیعی آنها را هموار کند. در نظر او، رسیدن به آزادی محتاج آن است که در زندان ودایع فرهنگی و الزامات آن نمانیم و با استمداد از یک «نظریه

کلی مبتنی بر «صلاح عملی» (universal pragmatics) در حوزه عمل، به وفاق و اجماع در عقاید و آراء برسیم و منشأ و ریشه علانق و مناسبات اجتماعی آدمی را در خود زبان جستجو کنیم. هابرماس معتقد است اهداف رهایی‌بخش جز از راه شناخت اینکه چگونه افراد با هم تعامل و ارتباط متقابل برقرار می‌کنند میسر نمی‌شود.

اینکه آموزش عالی یا علوم فرهنگی چگونه از راه نقادی به رهایی بخشی انسان مدد می‌رسانند پرسش اصلی ماست. تاریخ علم در جوامع صنعتی غرب گواهی است بر اینکه دانشگاه توانسته است امکان رهایی بخشی از راه نقد و دموکراتیک کردن جامعه را فراهم سازد. جرارد دلنتی یکی از جامعه‌شناسان برجسته بریتانیایی اخیراً در کتابی با عنوان «دانش چالش‌انگیز: دانشگاه در جامعه دانش محور» (Delanty, 2001) استدلال می‌کند که دانشگاه در جوامع صنعتی غرب توانسته است با ایفای رسالت انتقادی‌اش به دموکراتیزه-تر کردن جامعه کمک می‌کند و مشارکت هر چه بیشتر مردم در شکل دادن به واقعیتها را افزایش دهد. به اعتقاد دلنتی دانشگاه، کلیسا یا معبد برای تبلیغ فرقه خاص نیست، از این رو وظیفه آن تبلیغ یا تربیت آدمهای خاص نیست، بلکه ایجاد فضای امن و آزاد برای بروز تمام ایده‌ها، خلاقیتها و دانشهاست. از اینجاست که دانشگاه در خدمت دموکراتیزه کردن جامعه قرار می‌گیرد. از این رو، به اعتقاد دلنتی دانشگاه دیگر صرفاً تولیدکننده دانش ابزاری و فنی، و همچنین آموزش دهنده ایدئولوژی مورد نظر حکومتها نیست، بلکه پاره‌ای از جامعه مدنی است که منابع و هدفهای غایی آن نه فرهنگ ملی و نه ایدئولوژی نخبگان بلکه خواسته‌های بی‌نهایت متنوع همه مردم است. از این رو دانشگاه در جوامع صنعتی غرب دیگر تنها محل «علم» نیست بلکه پایگاهی برای فرهنگ نیز شده است.

بارنت در پاسخ به اینکه چگونه دانشگاه می‌تواند به ایفای رسالت انتقادی

اندیشه انتقادی را فراهم می‌کند. بارنت برای نشان دادن رسالت اصلی دانشگاه یعنی نقد کردن، یک نظام مفهومی دیگر نیز پیشنهاد می‌کند که برای شناخت فرهنگ نقد-یا چیزی که او نقادیت می‌نامد- در اجتماعات علمی بسیار سودمند است. او «خرد انتقادی»، «بازاندیشی انتقادی» (critical self-reflection) و «کنش انتقادی» را از یکدیگر تفکیک می‌کند. هدف خرد انتقادی، نقد خرد و محصولات آن یعنی دانش و معرفت در صورتهای مختلف آن است. در بازاندیشی انتقادی ما به نقد «خود» می‌پردازیم. در حالی که کنش انتقادی ما معطوف به نقد جامعه است. بنابراین، کل نهاد آموزش عالی سه رسالت انتقادی بر عهده دارد: نقد دانش، نقد خود، و نقد جامعه‌ای که ما در آن قرار گرفته و زندگی می‌کنیم. نقد در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، و به تعبیر دیلتای «علوم فرهنگی»، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

فرهنگ نقد یا فرهنگ رهایی بخش

هابرماس در کتابی با عنوان «دانش و علایق انسانی» (Habermas, 1978) به ارائه شناخت و تعریفی از کارکردهای علوم می‌پردازد که به گمان من برای شناخت اهمیت وجه انتقادی دانشهای انسانی و علوم فرهنگی بسیار مهم است. از این رو با اجازه شما در اینجا اندکی مبسوط‌تر به دیدگاه هابرماس و درسهای او می‌پردازم. یورگن هابرماس در کتاب «دانش و علایق انسانی» بر اساس معیارهای کارکرد، ابزار و هدف، سه گونه شناخت را از هم متمایز می‌کند.

● شناخت تجربی - تحلیلی یا شناخت علم (science): این نوع شناخت با کشف «قوانین» و شناخت قانونمندیهای هستی و جهان مادی سروکار دارد و به انسان کمک می‌کند تا محیط را تحت کنترل تکنیکی خود درآورد. نفع یا تعلق که این شناخت برای انسان دارد تأمین نیازهای مادی

خود بپردازد به پیش شرطهای اجتماعی، سیاسی، معرفتی و فرهنگی اشاره می‌کند. استدلال می‌کند که علم برای اینکه بتواند رسالت انتقادی و رهایی بخشی‌اش را ایفا کند نیازمند تحقق سه شرط است. شرط اول، وجود یک «چارچوب» یا یک سنت و گفتمان است که از درون آن استانداردها و معیارهایی که نقد باید بر اساس آنها صورت بگیرد تعریف و تعیین شود. دومین شرط وجود یک فضای سیاسی - اجتماعی است که اجازه و امکان تربیت انسان منتقد را بدهد و شرایطی فراهم سازد که نقد بتواند در موقع مقتضی تأثیر ضروری خود را بگذارد. سومین شرط وجود یک انگیزش یا تمایل به نقادی در فرد است. اینکه فرد آمادگی و شجاعت لازم برای نقد کردن و شنیدن نقدها را در خود ببیند. بنابراین، رسالت آموزش عالی نقادی کردن و شرط توسعه نقادی نیز وجود چارچوب گفتمانی، فضای سیاسی و اجتماعی مناسب و انگیزش فردی است. در چنین شرایطی است که دانشگاه می‌تواند به پیشرفت جامعه کمک کند و رسالت‌هایش را انجام دهد.

نقادیت در اجتماع دانشگاهی ایران

بحث نظری و تحلیلی درباره مفهوم فرهنگ نقد بیش از آنچه انتظار داشتیم گسترش یافت و امیدوارم شما را خسته نکرده باشم. اکنون به بخش دوم سخنانم که ارزیابی درباره وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی ایران است می‌پردازم. در اینجا چندان درصدد ارائه گزارشی توصیفی از وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی ایران نیستیم. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که دستیابی به شناختی عینی و روشن از وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی کار دشوار و پیچیده‌ای است زیرا نقادی از راههای مختلفی انجام می‌شود و تشخیص اینکه چه چیزی انتقادی است یا غیر انتقادی نیز ساده نیست. نقد یک ایده است که ایده یا ایده‌های دیگری را به چالش می‌کشد. ایده انتقادی مانند سایر ایده‌ها لاجرم به زبان کلمات یا تصاویر در قالب مقاله، کتاب، فیلم یا سخنرانی ارائه می‌شود. بنابراین برای شناخت وضعیت نقد در اجتماع دانشگاهی از چند معیار زیر می‌توان استفاده کرد.

● نخست تشخیص «گفتمانهای رقیب» است. به این معنا که چه

گفتمانهایی سعی در نفی اصول و مبانی روش شناختی و معرفت شناختی یکدیگر دارند و خود را به صورت بدیل و جایگزینی مناسب‌تر از دیگری مطرح می‌سازند. برای مثال، در علوم اجتماعی غربی نظریه‌های ساختارگرایی، کارکردگرایی، کنش متقابل نمادی، تفسیرگرایی یا نگرشهای مارکسیستی، نوزمارکسیستی، مدرنیستی و پست مدرنیستی هر کدام مدعاهای خاص خود را دارند و مدعاهای گفتمانهای دیگر را به چالش می‌کشند. این نظریه‌ها هر کدام بر پایه سنتی استوار شده و از مفاهیم و رویکردهای روش شناختی و معرفت شناختی خاص خود دفاع می‌کنند. برای مثال، معتزله و اشاعره روزگاری دو گفتمان رقیب فلسفی در بین متکلمین مسلمان بودند. یا در حال حاضر، اسلامی‌سازی دانش یک گفتمان رقیب برای علوم جدید که خاستگاه غربی دارند محسوب می‌شود.

اسلامی‌سازی دانش، گفتمان رقیبی است که در تمام کشورهای اسلامی و حتی در بین مسلمانان غرب مطرح است. بنابراین یک راه برای شناخت وضعیت نقد، رسیدگی به وضعیت گفتمانهای رقیب و شدت و حدت چالش میان آنها است. در علوم اجتماعی ایران ما فاقد چنین گفتمانهای رقیبی که دارای محتوای معرفت شناختی متمایز باشند هستیم، و گفتمانهای رقیب موجود نیز از رونق و نشاط آکادمیک کافی که بتواند انگیزه‌ای برای کشاندن افراد به عرصه فکر فراهم کند، برخوردار نیستند.

● عرصه دیگر برای شناخت وضعیت نقد در یک اجتماع علمی شناسایی «سنتهای انتقادی» است. سنتها یا رسوم انتقادی رویه‌هایی است که امکان شکل‌گیری ایده‌های نقادانه و همچنین امکان عرضه آن را فراهم می‌سازد. برای مثال، سنت «ردیه نویسی» و «شرح نویسی» در بین اندیشمندان مسلمان در سده‌های گذشته، این امکان را فراهم می‌ساخت تا نویسندگان بتوانند از طریق آن به نقد آراء یکدیگر بپردازند. سنتهای انتقادی گاهی در رویکردهای یک جامعه نسبت به علم و همچنین شیوه‌های یادگیری آن شکل می‌گیرد. در اینجا مسئله این است که تا چه میزان روشهای آموزش علم یا نگرشهای یک جامعه به علم، امکان اندیشیدن یا اندیشیدن انتقادی را فراهم و میسر می‌سازد. برای شناخت این نگرش باید به تحلیل فرهنگی یک جامعه پردازیم و مفروضات بنیادین آن جامعه نسبت به علم، آموزش، یادگیری و یاد دادن را بررسی کنیم.

● عرصه دیگر، شناخت میزان تولیدات فکری - انتقادی است که به صورت کتاب، مقاله، تک‌نگاشت‌های تحقیقاتی، فیلمهای تحقیقاتی یا سخنرانی عرضه می‌شود. برای مثال، انتشار مجموعه نشریات کتاب ماه که اکنون قریب به یک دهه از عمر آنها می‌گذرد، خود نشان‌دهنده بهبود وضعیت نقد و نقادی در ایران است.

به نظر می‌رسد با گسترش رشته‌های دانشگاهی، افزایش تعداد دوره‌های تحصیلات تکمیلی، گسترش دسترسی به منابع دست اول از طریق اینترنت، افزایش چشمگیر میزان نشر کتاب در کشور، توسعه نهادهای علمی مدنی مانند انجمنهای علمی و حرفه‌ای، و همچنین با توجه به بازتر شدن فضای سیاسی و امکان صحبت آزادانه‌تر در عرصه عمومی طی یک دهه اخیر، انتظار می‌رود که همه این عوامل

در وضعیت کنونی جامعه ما، انگیزه‌های درونی و انگیزه‌های بیرونی لازم و کافی که به نحو قوی و مؤثر افراد را به نقد و نقادی بکشاند کمتر وجود دارد

به اعتقاد من در حال حاضر به اندازه‌ای که آزادی بیان وجود دارد، فرایند نقد در جامعه دانشگاهی رشد نکرده است

دانشگاه در جوامع صنعتی غرب توانسته است با ایفای رسالت انتقادی اش به دموکراتیزه‌تر کردن جامعه کمک می‌کند و مشارکت هر چه بیشتر مردم در شکل دادن به واقعیتها را افزایش دهد

در صورتی که فرد دانشگاهی بخواهد ایده‌های را به چالش بکشد،
یکی از ساده‌ترین و در دسترس‌ترین راههای آن
بررسی کتاب است

باعث بهتر شدن وضعیت نقد و نقادی در کشور شده باشد. اما نکته این است که اگرچه پیشرفتهایی حاصل شده است اما با توجه به معیارهایی که بیان کردیم و با توجه به تجربه زیسته و شناخت شهودی که از اجتماعات علمی در ایران دارم، معتقدم همچنان به نحو بازاری فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران رشد نیافته و ناپهناج است. البته باید در نظر داشت که مراد از رشد نیافتگی فقدان اندیشه انتقادی یا تفکر انتقادی در جامعه ایران و حتی اجتماعات علمی نیست. همان طور که گفتیم مفاهیم اندیشه انتقادی و تفکر انتقادی از مفهوم نقد و فرهنگ نقد یا به تعبیر بارنت نقادیت متمایز است. منظور من در اینجا این است که نقد در اجتماع دانشگاهی ایران عمومیت ندارد، اغلب به صورت غیررسمی صورت می‌گیرد، هنجارهای دموکراتیک و اخلاق مسئولیت در آن کمتر توسعه یافته است، و دارای سازمان یا به تعبیر بارنت سنت و گفتمان نظری معین نیست.



میزان «بررسی کتاب»هایی که اعضای هیئت علمی دانشگاهها نوشته‌اند یک شاخص کمی ساده برای نشان دادن میزان علاقه عملی استادان به نقد و نقادی است. مروری بر مطالب مجلات کتاب ماه به وضوح نشان می‌دهد اغلب این مطالب را دانشجویان تحصیلات تکمیلی یا نویسندگان غیردانشگاهی نوشته‌اند. بررسی کتاب (book review) سنت جاافتاده در دانشگاه مدرن امروزی است. در صورتی که فرد دانشگاهی بخواهد ایده‌ای را به چالش بکشد، یکی از ساده‌ترین و در دسترس‌ترین راههای آن بررسی کتاب است.

سؤالی که در اینجا مطرح است چرایی این امر است. یعنی: چرا فرهنگ نقد در ایران رشد نیافته است؟ در ادامه سخنان تلاش می‌کنم دیدگاههای مختلفی را که در این زمینه وجود دارد ارائه و اجمالاً ارزیابی کنم. با توجه به شروطی که بارنت برای رشد فرهنگ نقد و نقادیت ذکر کرد، سه دیدگاه درباره رشد نیافتگی فرهنگ نقد در اجتماعات علمی ایران می‌توان ذکر کرد. در اینجا این سه دیدگاه را به نحو اجمال بیان می‌کنم.

۱. فقدان چارچوب یا گفتمان نظری که در درون آن نقادیت رشد کند:

تاریخ علم نشان می‌دهد که تولید و توسعه علم مستلزم وجود و شکل‌گیری سنت نقد در یک جامعه است. دکتر مهدی محقق در مقاله‌ای به نام «فلسفه در جهان اسلام» حادثه تاریخی را نقل می‌کند که بیانگر اهمیت نقد در قرون نخست اسلام است. در این قرون که دوره طلایی تمدن

اسلامی است علم بسیار رشد می‌کند، وی درباره این قرون می‌نویسد:

«دانشمندان اندیشه‌های مخالف را تحمل می‌کردند و مجال رد و نقض و شکوک را باز می‌گذاشتند. برای مثال می‌توان داستان ابوالحسن سوسنگردی را یاد کرد که می‌گوید من پس از زیارت حضرت رضا (ع) به طوس نزد ابوالقاسم کعبی به بلخ رفتم و کتاب الانصاف فی الامامه ابن قبه رازی را به او نشان دادم. او کتابی به نام المسترشد فی الامامه در آن نوشت سپس من آن را به ری نزد ابن قبه آوردم. او کتابی به نام المشتبث فی الامامه را نوشت و المسترشد را نقض کرد و من آن را نزد ابوالقاسم آوردم. او ردی بر آن به نام نقض المشتبث نوشت و چون به ری برگشتم ابن قبه از دنیا رفته بود.» و بعد دکتر محقق ادامه می‌دهد که «و بر همین پایه دانشمندان معتقد بودند که مطالب علمی در پهنه عرضه بر مخالفان و میدان رد و ایراد، صفا و جلوه خود را پیدا می‌کند. چنانکه ناصر خسرو گفته است:

با خصم گوی علم که بی خصمی

علمی نه پاک شد نه مصفا شد

زیرا که سرخ روی برون آمد

هر کو به سوی قاضی شد

با افول تفکر انتقادی، چراغ علم در جوامع اسلامی نیز کم‌سو می‌شود. اما در دنیای غرب با رشد سنت تفکر انتقادی که گفته می‌شود منشأ آن به آکادمی افلاطون می‌رسد (مایزر، ۱۳۸۳: ۷) علم توانست به وضعیت کنونی برسد. علوم جدید - به خصوص علوم انسانی و اجتماعی - خاستگاه غربی دارند و مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این رشته‌ها برخاسته از شرایط تاریخی و اجتماعی مدرنیته غربی بوده است. در نتیجه، مباحث بنیادینی مانند عینیت در دانشهای انسانی، امکان وضع قانون در این رشته‌ها، نزاع بر سر تفسیری یا تبیینی بودن کنشهای انسانی، نزاع بر سر جایگاه عاملیت و ساختار، رابطه خود و دیگری، و مسائلی از این قبیل، اساساً نمی‌توانند در کشورهای دیگر میوه‌های معرفتی بدهد، چنانکه تاکنون هم نتوانسته‌اند. در ایران از ابتدای پیدایش رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، اولین رسالت‌شان بیش از هر چیز انتقال این دانشها به کشور به مثابه پاره‌ای از محصولات عصر جدید و دنیای مدرن تلقی می‌شد. بنیان رشته‌های

«بدون علاقه رشد فکری امکان نخواهد داشت. علاقه جزء لاینفک توجه و درک کردن است. می‌توان از طریق تنبیه یا فعالیتهای لذت‌بخش، در افراد ایجاد علاقه کرد؛ اما بدون علاقه پیشرفتی وجود نخواهد داشت.» مایرز به نقل از جان هولت از صاحب‌نظران تعلیم و تربیت می‌نویسد برای اینکه در دانشجویان علاقه و انگیزه ایجاد کنیم لازم نیست کار خاصی انجام دهیم بلکه صرفاً دانشجویان را از «انجام کارهایی که آنها را احق و کندذهن بار می‌آورد، بپرهیزیم.»

از طرف دیگر، وجود نظام پادشاهی اجتماعی و اقتصادی نیز می‌تواند انگیزه‌های بیرونی برای افراد فراهم سازد. متأسفانه در وضعیت کنونی جامعه ما، انگیزه‌های درونی و انگیزه‌های بیرونی لازم و کافی که به نحو قوی و مؤثر افراد را به نقد و نقادی بکشاند کمتر وجود دارد. برای جلوگیری از اطاله کلام از بیان تفصیلی تجربه‌ها و مصادیق می‌گذرم. اما هر یک از ما با این فقر یا فقدان انگیزه اغلب دانشگاهیان به طرح مباحث انتقادی و نگارش مقالات انتقادی در زمینه کتابها و تولیدات فکری همکاران مان آگاهی داریم.

به اعتقاد من برای شناخت وضعیت نقد در اجتماعات دانشگاهی در

دانشگاهی در ایران مانند دیگر جوامع غیر غربی ریشه در سیاستهای دولت در زمینه تأسیس دانشگاه، تربیت نیروی تکنوکرات و تکنیسینهای اجتماعی و فرهنگی برای دستگاه دیوانسالاری و اجرای برنامه‌های توسعه دارد. از این‌رو، این دانشها عمدتاً در چارچوب ایدئولوژی و خواسته‌های دولت شکل گرفته و رشد یافته‌اند. دولتها نیز اغلب دغدغه معرفتی ندارند، بلکه دنبال دانشهای کاربردی هستند که به حکمرانی بهتر آنها یا تثبیت قدرت‌شان کمک کند، نه آنکه به نقد آنها بپردازد یا اینکه علمی تولید کند که برای دولت سودمند نباشد. با توجه به این نکته می‌بینیم که تحقیقات اجتماعی در ایران عمدتاً حول طرحهای سفارشی دستگاه دولتی انجام می‌شوند. همین امر پیامدهای مهمی برای رشته‌های دانشگاهی داشته است. از جمله اینکه تحقیقات اجتماعی عمدتاً به بررسیهای پیمایشی توصیفی و کمی محدود شده است. و جامعه‌شناسان نیز به آماردانان و مترجمانی تبدیل شده‌اند که عمده توانشان را صرف تألیف و ترجمه متون آموزشی برای انتقال دانشهای انسانی غربی به کشور کرده‌اند، یا کارشناسان آماری که داده‌های آماری را از مجموعه‌ای از موضوعاتی که دولت خواستار آن است گردآوری می‌کنند. به عبارت دیگر، دانشگاه از طرف دولت به منظور تربیت انسان منتقد مدرن تأسیس نشده بود بلکه عکس آن منظور بوده است.

۲. فقدان فضای سیاسی و فرهنگی مناسب برای نقد:

یکی از پیش شرطهای توسعه علوم انسانی و فرهنگی وجود آزادی و استقلال دانشگاهی است. این نکته‌ای است که اغلب نظریه‌پردازان این مسائل درباره آن اتفاق نظر دارند. در کشورهایی که تاریخ و تجربه طولانی از نظامهای اجتماعی و سیاسی غیردموکراتیک دارند، اغلب نظام دانشگاهی آنها فاقد آزادی و استقلال هستند. در نتیجه، نقد در این نظامها به سهولت امکان رشد نمی‌یابد چرا که هزینه سیاسی آن بسیار بالاست. اگرچه نباید وزن این عامل را بیش از اندازه واقعی‌اش دانست. به اعتقاد من در حال حاضر به اندازه‌ای که آزادی بیان وجود دارد، به همان اندازه فرایند نقد در جامعه دانشگاهی رشد نکرده است. از این رو بر این نکته باید تأکید کرد که استقلال و آزادی دانشگاهی شرط ضروری نقد است، اما سهم این عامل را در کنار عوامل دیگر باید دید و ارزیابی کرد.

۳. فقدان انگیزه فردی:

فرهنگ عمومی جامعه، تعلیم و تربیت خانواده و نظام مدرسه باید تفکر انتقادی را به مثابه یکی از ارزشهای مهم تربیتی و شخصیتی در افراد جامعه درونی سازد تا افراد انگیزه درونی لازم برای نقد کردن و نقدپذیری داشته باشند. در غیر این صورت حتی با وجود آزادی و استقلال دانشگاهی و مهیا بودن سایر عوامل، همچنان مشکل رشد نیافتگی اندیشه انتقادی برجای خواهد بود. انگیزه به معنای وجود علاقه به تفکر انتقادی در درون فرد است. به تعبیر پت مایرز «تا زمانی که شاگردان انگیزه‌ای برای به کارگیری تفکر انتقادی نداشته باشند، تعلیم چهارچوبی برای تجزیه و تحلیل کار عبث خواهد بود.» (مایرز، همان: ۱۵) این سخن آلفرد نورث وایتهد بسیار برای ما معلمان می‌تواند آموزنده باشد که می‌نویسد:

فرهنگ عمومی جامعه، تعلیم و تربیت خانواده و نظام مدرسه باید تفکر انتقادی را به مثابه یکی از ارزشهای مهم تربیتی و شخصی در افراد جامعه درونی سازد تا افراد انگیزه درونی لازم برای نقد کردن و نقدپذیری داشته باشند. در غیر این صورت حتی با وجود آزادی و استقلال دانشگاهی و مهیا بودن سایر عوامل، همچنان مشکل رشد نیافتگی اندیشه انتقادی برجای خواهد بود

مورتون هانت از متخصصان تعلیم و تربیت نشان داده است بشر استعداد فطری برای اندیشیدن دارد و انسانها ذاتاً «مخلوقات مفهوم سازند» و می‌توانند به نحو ذاتی به رده‌بندی کردن، عمومیت دادن و راههای دیگر فهم عالم بپردازند. اما علی‌رغم ذاتی بودن تفکر، او تأکید می‌کند که راههای ویژه فهمیدن عالم آموختنی است

ایران ما نیازمند یک بررسی تجربی هستیم که بتواند با توجه به سه محوری که توضیح دادیم به ما اطلاعات قابل اعتماد بدهد. تلاش من در اینجا بیش از هر چیز گشودن باب بحث و طرح مسئله بود. به هر حال، ما امروز با مسئله و مشکلی به نام فقر تفکر انتقادی و فقدان روحیه نقادی در اجتماعات علمی در کشورمان مواجه هستیم. و هرگونه توسعه‌ای در زمینه تولید علم و حتی آموزش و کاربست علم مستلزم توسعه تفکر و روحیه نقادی است. در پایان مایل بودم به این پرسش بپردازم که برای حل این مشکل چه باید کرد. با توجه به طولانی شدن سخنم به صورت فهرست‌وار به چند نکته در این زمینه اکتفا می‌کنم. لازم‌توسعه نقد و نقادی در اجتماعات علمی ایران نکات زیر است:

- شناخت جایگاه نقد در اجتماعات علمی. برای این منظور باید مباحث نظری و تحقیقات تجربی در زمینه نقد گسترش یابد.

- توسعه فرهنگ نقد و تفکر انتقادی در دانشگاه‌های کشور به منزله روشی برای تولید و اشاعه و کاربست دانش.

- آموزش و گنجاندن مباحث نقد در نظام آموزش مدرسه‌ای و دانشگاهی کشور. تفکر انتقادی یک رویکرد به آموزش و پژوهش علم است. باید این رویکرد در کلیت نظام آموزشی کشور گنجانده شود.

- توسعه ابزارها و امکانات نقد، مانند مجلات ویژه نقد کتاب یا برگزاری همایشها، کنفرانسها و گردهماییهای ویژه نقد و تفکر انتقادی.
- اشاعه نقد و نقادی به منزله یک ارزش در فرهنگ عمومی جامعه. در این زمینه رسانه‌ها و مطبوعات کشور می‌توانند سهم مهمی داشته باشند.

- ارائه پاداشهای معنوی و مادی به فعالیتهای انتقادی فکری در دانشگاهها مانند پذیرش مقالات انتقادی به عنوان مقاله علمی و پژوهشی در فرایند ارتقاء استادان. یا پرداخت پاداشهای مادی قابل توجه به نوشته‌های انتقادی.

- وضع قوانین و زیرساختهای حقوقی لازم برای دفاع از ارزشهای معنوی و مادی فعالیتهای فکری انتقادی در دانشگاههای کشور.

از میان راهکارهای فوق، آموزش نقد و تفکر انتقادی مهم‌ترین آنهاست. امروزه حتی در کشورهایی که از سنت قوی انتقادی برخوردارند، تفکر انتقادی را به دانشجویان آموزش می‌دهد. برای مثال در نظام دانشگاهی کالیفرنیا، دانشجویان موظف‌اند قبل از فارغ‌التحصیل شدن درسی را در تفکر انتقادی بگذرانند. کالج آلورنو در ایالت ویسکانسین مهارتهای مختلف مربوط به تجزیه و تحلیل و نقد را در برنامه‌های درسی خود گنجانده است. (مایرز، همان: ۸)

مورتون هانت از متخصصان تعلیم و تربیت نشان داده است بشر استعداد فطری برای اندیشیدن دارد و انسانها ذاتاً «مخلوقات مفهوم‌سازند» و می‌توانند به نحو ذاتی به رده‌بندی کردن، عمومیت دادن و راههای دیگر فهم عالم بپردازند. اما علی‌رغم ذاتی بودن تفکر، او تأکید می‌کند که «راههای ویژه فهمیدن عالم آموختنی است.» (مایرز، ۱۸)

اما باید در نظر داشت که تفکر انتقادی یک درس در کنار دروس دیگر دانشگاهی نیست. بلکه در تمام دروس می‌توان به آموزش تفکر انتقادی پرداخت. تفکر انتقادی یک فرایند و شیوه‌اندیشیدن است که در تمام دروس، رشته‌ها و موضوعات می‌تواند و بایسته است که به کار بسته شود. از این رو هر کلاسی می‌تواند نوعی آموزش تفکر انتقادی باشد. مهم این است که استادان

بیاآموزند و بدانند که ضروری است شیوه تفکر انتقادی را آموزش ببینند و آموزش بدهند. توصیه‌ای که اغلب متخصصان تعلیم و تربیت به استادان و معلمان در آموزش تفکر انتقادی می‌کنند این است که استادان به جای تأکید بر افزایش اطلاعات دانشجویان به آموزش فرایند تفکر انتقادی توجه بیشتری کنند. یک بررسی تجربی در چهار دانشگاه نشان داده است استادان برای آموزش تفکر انتقادی به میزان ۳۰ تا ۴۰ از حجم و محتوای درسی‌شان کاسته‌اند. این استادان متذکر شده‌اند «ارزش پاداشی که از طریق مشاهده پیشرفت چشمگیر شاگردان در قوای فکری‌شان دریافت کرده‌اند بسیار بیشتر از گناهی بود که برای کاهش محتوای درس احساس می‌کردند.» (مایرز، همان: ۶۷)

علاوه بر ایجاد تعادل بین محتوا و فرایند، به اعتقاد من مباحثه و گفت‌وگو بهترین استراتژی برای بسط تفکر انتقادی است. ۳

منابع:

۱. مایرز، چت (۱۳۸۳) آموزش تفکر انتقادی. خدایار ایلی. تهران: سمت.
2. Barnett, Ronald (1997) Higher Education: A Critical Business. London: Open University Press.
3. Bourdieu, P. (2001) Homo Academicus. Translated by Peter Collier. New York: Polity Press.
4. Delanty, Gerard (2001) Challenging Knowledge: The University in the knowledge Society. London: The Society for Research into Higher Education and open University.
5. Denzin, N.K. (1997) Interpretive Ethnography: ethnographic practices for 21st century, London: Sage Publication.
6. Gouldner, A. (1979/1992) the Future of Intellectuals and the Rise of the New Class. London: Macmillan
7. Habermans. J (1978) Knowledge and Human Interest. London: Heinemann
8. Marcus, G & M. Fischer (1999) Anthropology as Cultural Critique. Chicago: the University of Chicago.

پی‌نوشت:

- ۱- بازار سیاه نقد: مردم‌نگاری نقد در علوم اجتماعی ایران. کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۴۸-۴۷، صفحه ۳۳.
- ۲- اجتماع دیگری که نقد نقش بسیار مهمی در آن دارد، رسانه‌ها و مطبوعات هستند. مطبوعات و رسانه‌ها نیز در یک جامعه دموکراتیک عهده‌دار نقد جامعه، دولت و حوادث و رخدادها هستند. اما رسانه‌ها می‌توانند از راههای دیگر مانند تبلیغات، اطلاع‌رسانی، و سرگرمی‌سازی نیز به کار و حیات خود ادامه دهند. چنانکه در کشورهای غیر دموکراتیک رسانه‌ها کمتر قادر به ایفای نقش انتقادی خود هستند اما در عین حال روز به روز گسترش می‌یابند.
- ۳- در مقاله زیر این موضوع را به نحو تفصیلی شرح داده‌ام: مباحثه روشی برای تدریس در دانشگاه. فصلنامه علوم اجتماعی. شماره ۲۴. زمستان ۱۳۸۲. صص ۶۱-۱۰۱.